مرور

تشبیه از منظری امروزی‌تر

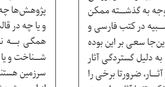

تشبیه (تطور، تحلیل و نقد)، کتابی است از احمد رضایی‌جمکرانی، عضو هیات علمی دانشگاه قم، که اخیرا در نشر موراید به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب، چنانکه از عنوانش پیداست، به صنعت تشبیه پرداخته است و این صنعت ادبی را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داده است. کتاب شامل یک درآمد و سه فصل است. فصل اول، با عنوان «سیری در مسائل تشبیه در کتب بلاغی عربی و فارسی»، به تعریف تشبیه در آثار بلاغی قدما اشاره دارد و به اینکه در کتب قدیمی عربی و فارسی در زمینه معانی و بیان، تشبیه چگونه تعریف و دسته‌بندی شده است. فصل دوم کتاب با عنوان «ارکان تشبیه»، به مباحثی چون «بررسی و نقد طرفین تشبیه به اعتبار حسی یا انتزاعی‌بودن»، «بررسی و نقد طرفین تشبیه به اعتبار مفرد، مقید و مرکب»، «انواع دیگر تشبیه»، «بررسی و نقد وجه شبه» و... اختصاص دارد. «تشبیه در دیگر حوزه‌ها» موضوع فصل سوم کتاب است که در بخشی از آن موضوعاتی چون «تشبیه و انواع ادبی» و «تشبیه در ادبیات داستانی» و... مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است. پیش از شروع کتاب، در بخشی با عنوان «سخن آغازین»، نویسنده توضیح داده است که در نگارش این کتاب، «کوز از چارچوب‌های خشک گذشته» را مدنظر داشته و کوشیده است «ضمن توجه به گذشته، با نگاهی اندک متفاوت‌تر و دارد مباحث این حیطه» شود. نویسنده در این بخش از کتاب در توضیح و معرفی چکیده هر فصل از کتاب و رویکرد خود در پرداختن به آن‌چه موضوع محوری کتاب است، می‌نویسد: «در این پژوهش نخست به بررسی و نقد تعریف تشبیه پرداخته‌ایم. پس از آن در سه فصل مباحث مختلف و مرتبط با تشبیه را نقد و بررسی کرده‌ایم. از آن‌جا که معتقدم نقد حال بدون توجه به گذشته ممکن نیست، در فصل نخست چارچوب مسائل تشبیه در کتب فارسی و عربی بررسی، تحلیل و نقد شده است؛ در این‌جا سعی بر این بوده امهات آثار در این حوزه مورد توجه قرار گیرد. به دلیل گستردگی آثار این حوزه و از طرفی تکراری بودن برخی از آثار، ضرورتا برخی را برگزیدیم. ازاین‌رو هیچ ادعایی نداریم که آثار مذکور تنها آثاری است که می‌باید بررسی می‌شد! چه‌بسا دیگری این گزینش را دستخوش تغییراتی بداند، اما تلاش بر این بوده است که آثاری که در تطور بلاغت تاثیرگذار بوده‌اند، در حیطه پژوهش ما قرار گیرند. پس از آن در فصل دوم به بررسی و نقد ارکان تشبیه پرداخته‌ایم و هر مؤلفه را همراه با تمام مسائل مربوط به آن بررسی کرده‌ایم. سپس در فصل سوم تلاش کرده‌ایم موضوعاتی مطرح شود که در کتب بلاغی به آن نپرداخته‌اند. درحالی‌که به نظر می‌رسد امروزه بدون توجه به چنین موضوعاتی، مباحث بلاغی و در این‌جا اختصاصا تشبیه، چندان کارا نخواهد بود. طرح چنین مباحثی می‌تواند دریچه تازه‌ای به موضوعاتی از این‌دست باشد. نکته دیگری که در فصل‌های دوم و سوم بسیار مورد نظر بوده، توجه به ادبیات معاصر، چه شعر و چه داستان، بوده است. اهتمام نویسنده بر آن بوده بیشتر نمونه‌های کتاب از آثار ادبی معاصر باشد. این امر علاوه بر این‌که زمینه نقد را فراهم می‌کند، تا حدودی می‌تواند چشم‌اندازی از کمیت و کیفیت حوزه بلاغی تشبیه را در ادبیات معاصر ترسیم نماید.»

تشبیه (تطور، تحلیل و نقد)
احمد رضایی‌جمکرانی
نشر موراید

تاریخ باغ‌باغ‌سازی در ایران

غلامرضا جمال‌الدین
نشر روزنه

یافته‌ها و نتایج منتشرشده در باب سنت باغ و باغ‌سازی از گونه سخن انشایی بوده است. یعنی سخن از باغ آن‌گونه که باید باشد نه آن‌گونه که هست. این امر علاوه بر این‌که زمینه نقد را فراهم می‌کند، تا حدودی می‌تواند چشم‌اندازی از کمیت و کیفیت حوزه باغی تشبیه را در ادبیات معاصر ترسیم نماید.»

تاریخ باغ‌باغ‌سازی در ایران
غلامرضا جمال‌الدین
نشر روزنه

مصدرهای رمان فارسی

«برنامه‌ی مصدرهای رمان فارسی» کتابی است از شایان افشار که در انتشارات موراید منتشر شده است. در این کتاب، مصدرهای فارسی همراه با بن این مصدرها آورده شده و در ضمن معنای هر مصدر نیز در یک فرد مدخل مربوط به آن آمده است. نویسنده در این کتاب، مصدرهای فارسی را براساس ساخته‌های مصدری و بُن‌های آن‌گونه که باید باشد نه آن‌گونه که هست، بررسی میکند و ذری ردهبندی کرده است. کتاب همچنین با کوآوردهای از مصدرهای بیش‌آوندی همراه است. نویسنده در بخشی از پیش‌درآمد کتاب، بحثی را درباره فعل‌های ساده و مرکب در زبان فارسی مطرح کرده و با استناد به قبلی از دکتر محمدرضا باطنی، به کمرنگ‌شدن کاربرد فعل‌های ساده در زبان فارسی امروز اشاره کرده و از ضرورت توجه دوباره به فعل‌های ساده سخن گفته است. نویسنده در بخش پایانی این پیش‌درآمد از مطالعه‌ی موارد مشابه در سایر زبان‌ها پرداخته است. در مجدد فصل اصلی به آن‌طور که نویسنده کتاب نوشته، در هجده فصل و نوه‌فصل‌بندی کتاب را با عنوان روضه و عناوین فرعی آن‌ها را با عنوان چمن نامیده و این نامگذاری را با توجه به دوکتاب «ارشادالزراعه» ابوصور هروی و «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» معین‌الدین محمد زمجی‌اسفزاری انجام داده است. به‌این‌ترتیب این کتاب در ۱۸ روضه و ۱۴۸ چمن، به جنبه‌های گوناگون باغ و باغ‌سازی، از معرفی و بررسی باغ‌های تاریخی دوره اسلامی تا نظام کالبدی و کاشت و آرایش گیاهان، و جنبه‌های عملکردی و معنایی باغ‌های این دوره می‌پردازد. در بخشی از کتاب به که سه باغ‌های فردوس در دوره صفویه اختصاص داده می‌شوند: «در سال ۹۵۱ ه.ق یعنی ۱۱ سال قبل از انتقال قطعی پایتخت، شاه طهماسب اقدام به ساخت باغ سعادت‌آباد کرد. باغ در ناحیه‌ای به نام زنگی‌آباد واقع شده بود. بلان باغ به شکل مربع بود و در میانه این باغ، عمارت، تالارها، ایوان‌ها و حوض‌هایی ساخته شد.

سردر باغ بسیار مرتفع بود و با کاشی‌های الوان تزیین شده بود. در بالای سردر، برج کبوتری (کبوترخانه‌ای) ساخته شده بود.»

بن‌نامه‌ی مصدرهای رمان فارسی
شایان افشار
نشر موراید

عطف

تاریخ باغ‌های ایرانی

علی شروقی

«تاریخ باغ و باغ‌سازی در ایران» با عنوان فرعی تحلیل و بازخوانی باغ و باغ‌سازی به روایت متون و اسناد تاریخی عنوان کتابی است از غلامرضا جمال‌الدین که به‌تازگی توسط نشر روزنه به‌چاپ رسیده است. تاکنون درباره مفهوم باغ در فرهنگ و تاریخ ایران آثار مختلفی منتشر شده که «گفت‌وگو در باغ» شاخرخ مسکوب از مشهورترین آثار در این زمینه به‌شمار می‌رود. باغ در سنت ادبی ایران نیز نقشی مهم داشته است. اما «تاریخ باغ و باغ‌سازی در ایران»، آن‌طور که از عنوان اصلی و فرعی‌اش هم برمی‌آید، بیش از هرچیز به تاریخ باغ در ایران مربوط است. این کتاب به تعبیری در پی «بازشناسی و بازخوانی مجدد سیمای باغ اسلامی ایران» است. نویسنده کتاب در بخشی از پیشگفتارش نوشته: «سالیان درازی است که تحقیقات قابل‌توجهی در زمینه باغ و باغ‌سازی ایران و مطالعه این پدیده در برهه‌های مختلف تاریخی منتشر می‌شود. این پژوهش‌ها چه در قالب کتاب و مقاله، و یا چه در قالب کنفرانس و همایش، همگی به نحوی در جستجوی شناخت و یا بازافرینی باغ‌های این سرزمین هستند. بااین‌حال، در بسیاری از این پژوهش‌ها، تکرار مطالاو یافته‌های برخی محققان در قالب و سخنی نو و دوراقع، یافته و نظریه سایر محققان را بدون هیچ تامل و تحلیلی بر سر زبان آوردن، و ترویج آن در کتب و مجلات گوناگون، سبب عدم تصویر صحیح و روشنی از باغ شده است. در یک‌سو، گروهی از محققان و پژوهشگران به تکرار بی‌بنیاد نظریه‌های تکراری و کس‌آور باغ ایرانی مشغول هستند، و در یک سوی دیگر از داستان، گروهی در پی گریز از واقعیت‌های تاریخی باغ، صرفا در پی عرش رنا به فرش بافتن یا قائل به حقیقت‌های جاودان و بی‌زمان برای باغ می‌باشند. بیشتر یافته‌هایشان می‌گویند که باید برای انتخاب کلام مناسب در شعر زیاد آنها را در ذهن حسک و سنگین گردد(لقب به مضمون) می‌خواستم بدانم شما با توجه به اینکه شاعری صنیعید که در عین خلق‌السافعی که در شعرشما هست با یک نظم و ترتیب و استمرار شعر سروده‌اید نسبت خلق‌السافعی و نظم و ترتیب و اندیشگی را در شعر چطور می‌بینید؟

پرسش شما دو بخش دارد. در ابتدا به نکته‌ای که خانم بهبهانی در مورد انتخاب کلمه در شعر می‌گوید اشاره‌ای می‌کنم. دقیقا حق با ایشان است. در شعر اگر بخواهیم به دامن زوراتیسم بغلتیم نگذاشته نمی‌شود. کلمه را برگزینیم و این همان نکته‌ای است که شلی، شاعر انگلیسی، می‌گوید: شعر، عبارت است از نشستن بهترین کلام در بهترین مقام و این همان رستاخیز کلمه است که نمونه‌ای ارزشمند از آن شعر کلیشه‌ای است. زمانی مد را دستاعر حافظ می‌بینیم. یه شاعر باید تلاش کند بهترین واژه را برگزیند و آن را در جای مناسب خود بنشاند. و اما در مورد قسمت دوم پرسش شما، در خانواده‌ای به دنیا آمدم که پدرم شاعر بود و دو خواهر من هم آن را غیرمستقیم ادامه دادند. چیزی غیر از ادبیات خوب زمانه نداشتم. زمانی که به دنیا آمدم هیچ‌وسایل سرگرمی وجودی نبود. نه ماهواره‌ای و نه تلویزیونی و نه حتی رادیویی. سرگرمی خانوادگی ما شعرخوانی بود و شعرخوانی و شعرخوانی. و من زود شعرگفتم و شاعر شدم. در سیکل اول دبیرستان خیلی می‌گفتم و راعی و در سیکل دوم دبیرستان با دوکتاب «زمستان» اخوان و «هوای تازه» شاملو با شعر نیمایی و شعر سپید آشنا شدم و سرودم، از طرفی شیفته رشته تحصیلم در دانشگاه، فلسفه بود و بعد زبان و ادبیات انگلیسی خواندم. در نخستین کتاب شعرم، «باغ شب»، بازتاب نخستین رشته تحصیلیم را می‌شود دید. بیشتر محتوا است که خود را بازتاب می‌دهد. و در کتاب دومم، «شهر خسته»، خاطر آشنایم را شعر نیمایی از طریق زبان انگلیسی، بیشتر فرم است که خود را به رخ می‌کشد و بازی‌های زبانی، و سرانجام در چند کتاب بعدی، به‌خصوص در سه کتاب «شعرهایی به کوتاهی عمر» و «کوتاه، متل آه»، زبان و بیان شعری خودم مرسوم شعرم، شعرهایی که کوتاه هستند و بعضی اوقات به کوتاهی یک‌آه. اما هایکو نیستند. هیچ‌گاه ننشسته‌ام شعر بگویم. شعر است که مرا می‌گوید و اضافه کم که صاحب این قلم آنوموبیل ماند. شعرهای عاشقانه فروغ و پاره‌ای دیگر علاوه بر من شخصی و اجتماعی صاحب من جهانی هم هستند و آن را در اشعارشان پژواک می‌دهند. مانند پاره‌ای از اشعار نیما مثل شعر خانه‌ام ابریست که این گونه شروع می‌شود:

خانه‌ام ابریست
یکسره روی زمین ابریست با آن
در سطر اول نیما از من شخصی خود می‌گوید: خانه‌ام ابریست و در سطر دوم بلافاصله به آن شمول جهانی می‌دهد: سراسر و کل جهان ابریست. این سوتو نه تنها شعر بایدبه‌ام باید بلکه شعول همه‌زمانی را نیز در خود دارد. امروزه روز شما نگاهی به کل جهان بیندازید مصداق سطر دوم شعر نیما است. یه سراسر جهان دچار بدبختی و فلاکت و نکبت و جنگ و درگیری است و کل مردم جهان می‌توانند خود را جزو سرشان را بلند کنند و فریاد برآورند خانه‌ام ابریست/ یکسره روی زمین ابریست با آن. در جواب شما باید تصدیق کنم کلمه خانه دانشور را که می‌شود جوهر زمانه را کرفت و آن را در آن داده نشود و آن را غیرمستقیم ادامه دادند. جهان شعری غیر از اینکه جوهر زمانه را بازتاب می‌دهد می‌تواند به‌عنوان یک متن ادبی هم باقی بماند. نمونه اعلای این نوع شعرها پاره‌ای از شعرهای حافظ است که خود او هم تا زمان قرن هرگز برحاست می‌تواند چون یک متن ادبی باقی بماند و هم درپرگیرنده جوهر زمانه و روزگار خاطر است و نمونه دیگر آن شعر «زمستان» اخوان است که هم یک متن ادبی است و هم بازتاب‌دهنده یک دوره تاریخی این مملکت. و بسیاری از شعرهای شاملو و فروغ و دیگران و دیگران. از خود من نمونه و مثال خواسته‌اید دیگریان باید نمونه‌هایش را در شعرهای من بجویند و بیابند و بگویند و اگر جواب خودم نمونه هم این شعر بیخ سطری را ذکر می‌کنم که اخوان ثالث آن را بسندید و برگشید.

هوای باغ نارنجیم
کجاست بام بلندی؟
و نردبام بلندی؟
که بر شود، و بماند بلند بر سر دنیا
و بر شوی، و بمانی بر آن و نچه برآری:
«-هوای باغ نارنجیم و دور باغ گذشت!...»

★ خانم دانشور به خلق‌السافعی در شعرهای شما اشاره کرده است و خانم بهبهانی درکی از شعرهایشان می‌گویند. درعوض خانم بهبهانی در نامه‌هایش قصه‌گوتر است و گاه کارها و زندگی روزانه‌اش را با ذکر جزئیات بیشتری بازگو می‌کند. چرا چنین است؟

بله باید هر حق با شماست ولی این‌گونه نوشتن‌ها و نامه‌نگاری‌ها همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردم بازتاب و بازآیند زندگی آنها است. زندگی خانم دانشور سراسر آرامش است و زندگی خانم بهبهانی سراسر تلاطم و ناآرامی. به همین سبب است که خانم دانشور بیشتر شنونده مطالب دیگران است و کسی که بیشتر شنونده باشد کمتر می‌گوید و اگر بگوید همه چیز را به ایجاز می‌گوید و می‌گذرد. و خانم بهبهانی بیشتر گوینده است و می‌خواهد آلام خود را با دیگران درمان بگذارد و بدین خاطر است که بیشتر می‌گوید و مطالب را با ذکر جزئیات شرح می‌دهد و به ناجار در نامه‌هایش نیز چنین است و نیز در اشعارش. هر شعر خانم بهبهانی را که شما بخوانید پیوند ارگانیک را بین تمام ابیات آن حس می‌کنید. مطلب هر بیت درست به دنبال مطلب بیت قبلی است و وقتی شعر به بیت آخر می‌رسد متن تمام می‌شود. عین یک گزارش، عین یک داستان و قصه.

★ با وجود نقدهایی که در نامه‌های دو سیمین ۷۰ ۱۰ صحبت شد، یک موضوع در نامه‌های هر دو مشترک است و آن امید به زندگی به‌رغم تلخ‌کامی‌ها است. هر دو در زمانه ناسازگاری زندگی می‌کنند که جوکوکی آن در جای‌جای نامه‌هایشان مشهود است، اما هر دو مدام از امید سخن می‌گویند.

بار هم حق با شماست و به‌رغم مشکلاتی که زندگی برای هر دو به آینده امیدوارند و در پاره‌ای از نامه‌ها هر دو در مورد مشکلاتی که برای من پیش آمده راه حل پیشنهاد می‌کنند و نمونه‌های مشخص عینی می‌دهند در مورد مشکلاتی که برای خودشان پیش آمده و بعد از مدتی مشکلشان رفع و رجوع و برطرف شده. بله، هر دو در برابر مشکلات سمبل مقاومت و استواری و بردباری هستند.

★ وجه مشترک دیگر این نامه‌ها دغدغه‌های اجتماعی هر دو سیمین است. یعنی احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی و حساس‌بودن به محیط پیرامون که این نکته در شعرها و داستان‌هایشان هم تجلی یافته است. همچنین در شعرهای خود شما که مخاطب این نامه‌ها هستید. سیمین دانشور دیگی از نامه‌ها می‌گوید شاعر باید جوهر زمانه را بگیرد و به شعر درآورد(لقب به مضمون) اما از آن‌جا که در این نامه‌ها با سخ‌ها و نظرات شما را نداریم. دوست داشتم اگر ممکن است درباره دیدگاه خودتان درباره مسئولیت اجتماعی در شعر و ادبیات صحبت کنید و این‌که شعر چقدر می‌تواند هم اجتماعی باشد و تاریخ‌نگر و هم استقلال خود را به مأمنه یک متن ادبی حفظ کند و از خودتان هم اگر می‌شد نمونه شعری ارائه دهید.

در مورد اینکه شاعر باید جوهر زمانه را بگیرد و به شعر درآورد باید بگویم به‌طور کلی ما سه نوع «من» داریم، من شخصی، من جمعی و من فرازمینی و جهانی. پاره‌ای از شاعران تنها صحبت من شخصی هستند و کل اشعارشان در مورد شخص شخیص خودشان است. در سالهای اخیر شما نگاه شاعران را می‌بینید. محتوای شعری بیشتر ایران ترکامی هست و ناکامی. و شعرهای ایران مثل یک آلبوم خانوادگی است که تنها برای خودشان ارزشمند است و برای دیگران هیچ ارزشی ندارد. پاره‌ای دیگر از شاعران علاوه بر من شخصی صاحب من جمعی و اجتماعی هم هستند. شخصی که می‌گوید هرچند در مورد تجربه شخصی خود آنهاست ولی شمول پیدا می‌کند حتی شعر عاشقانه آنها نیز ازدواج می‌کند و بعد از ازدواج برای یک دوره دوساله به امریکا می‌رود و در دانشگاه استفورد در رشته زیباشناسی تحصیل می‌کند. و دوره داستان‌نویسی را در آن دانشگاه می‌گذراند و مدت‌ها داستان می‌نویسد و تمرین می‌کند تا سرانجام بهترین رمانش، «سووشون»، را به دست چاپ می‌سپارد. زندگی خانوادگی و داخلی خانم دانشور به هیچ وجه دستخوش تلاطم، درگیری و آشوب نیست و اگر خانم دانشور با تلاطم و آشوبی روبه‌رو می‌شود بیشتر بیرونی و اجتماعی است و همراه جلال آنها را تجربه می‌کند. و این گونه زندگی‌کردن در آرامش خواه ناخواه تاثیراتش را در سلوک و رفتار و گفتار و آثارش و حتی در نامه‌کاری‌هایش به جا می‌گذارد. در خطش، در نوشتنش، در تاریخ گذاشتنش و متن نوشته‌هایش همه جیز آرام است و رام. اما خانم بهبهانی برعکس، در مصاحبه‌یی با محمدهاشم اکبریانی می‌گوید: «من ناآرامم، برای اینکه زندگی آرامی نداشتم» در خانواده‌ای پرسالار به دنیا می‌آید و هنوز به دنیا نیامده، پدرش، روزنامه‌نویس معروف عباس خلیلی... از مادر او جدا می‌شود و بعد از این متارکه دوباره ازدواج می‌کند و مادر سیمین. هم. و سیمین به اتفاق مادر به خانه نابدری می‌رود و تا یازده‌سالگی پدر خود را نمی‌بیند و بعد از آن در دیدارهایی که با وی دارد هیچ‌گونه انس و الفتی و با نداره و زندگی چندان آرامی را نیز در خانه نابدری تجربه نمی‌کند و شاهد مرگ دو برادر خردسال ناتنی خود در آن خانه می‌شود و همان گونه که خودش می‌گوید هر آن دلهره دارد که مادرش به خانه باز نگردد. به عزرستان می‌رود و به کلاس درس. در آنجا با دکتر جهانشاه صالح درگیری پیدا می‌کند. از او سیلی می‌خورد و بلافاصله سیلی او را پاسخ می‌دهد و از آنجا اخراج می‌شود و به اجبار پدر با حسین بهبهانی، مردی که دلخواهش نیست، ازدواج می‌کند. مردی که حتی اجازه نمی‌دهد سیمین با فامیل خودش (خلیلی) شعرهایش را به چاپ برساند و او به ناچار با فامیل شوهرش اشعارش را چاپ می‌کند و می‌شود سیمین بهبهانی. صاحب سه فرزند می‌شود. دو پسر و یک دختر و سرانجام از شوهرش جدا می‌شود و با فرزندانش می‌ماند. و بعد از مدتی با منوچهر کوشیار ازدواج می‌کند. و بعد از انقلاب به بیرون کانون نویسندگان در می‌آید و شاهد کشمکش‌هایی می‌شود که در آنجا به وقوع می‌پیوندد و جریاناتی که برای اعضا، آن به وجود می‌آید؛ خیلی مسائل دیگر که حسابی آرامش او را می‌گیرد؛ مرگ نوهاش ارژن و مرگ شوهرش منوچهر کوشیار. در دانشگاه آزاد شعر می‌خواند برایش مشکل به وجود می‌آورند و بیرونش کنند به‌جرایی را بر سر نگذارند. خودش در مورد مصائبی که برایش پیش آمده در صفحات ۵۶ و ۵۷ کتاب «یاد بعضی نفرات» می‌نویسد: «چندسالی پس از دهه ۶۰ سخت‌ترین ایام روزگار بود - جنگ، آشفتگی، شهادت، زندان، مرگ و افزون بر مصائب عام، مصائب خاص خودم، مرگ ارژن، مرگ منوچهر کوشیار و تنهایی و وحشت از بی‌کرانگی، ورطه هولناکی که در آن غوطه می‌خوردم و این ورطه با رنیه زندگی می‌نامیدم.» تمام این ناآرامی‌ها، این کشمکش‌ها، درگیری‌ها و بحرانها خواه ناخواه تاثیرات خود را در سلوک و رفتار و گفتار او جا می‌گذارد. در نوشته‌هایش، در آثارش و در نامه‌نگاری‌هایش. سیمین در تمام اینها نیز انسان آرام‌ام. جلال خودت گفت: «من ناآرامم، چراکه زندگی آرامی نداشته‌ام.» همه اینها را گفتم تا برسم به پاسخ پرسش شما که پرسیدید جفت‌می‌توان زندگی و سلوک شخصی این دو را در نامه‌نگاری‌هایشان بازجست؟ شما به خوبی می‌توانید بازتاب و پژواک زندگی آنها را در آثار و نامه‌نگاری‌هایشان ببینید. در نامه‌نگاری‌های خانم دانشور، شما آرامش و وقار و طمئنینه را چه در انتخاب کاغذ، چه در خط و چه در نامه‌نگاری‌های خانم دانشور، شما آرامش و وقار و طمئنینه را چه در انتخاب کاغذ، چه در خط و چه در متن نامه‌ها و چه در متن نامه‌نگاری‌های خانم بهبهانی بی‌قراری و بی‌تابی و عجله را چه در انتخاب کاغذ. چه در خط و چه در طرز نوشتن و چه در متن نامه‌ها و چه در کداشتن نشانی‌ها به خوبی مشاهده می‌کنید. دیگر چه بگویم. در یک کلام نامه‌نگاری‌های این دو بازتاب دقیقی بود از زندگی آنها.

★ آیا می‌توان در مورد این نامه‌ها از تفاوت بین نظم ذهنی یک داستان‌نویس و نظم ذهنی یک شاعر سخن گفت؟ یعنی انگار در نامه‌های خانم دانشور نظم و ترتیبی را می‌بینیم که مختص داستان‌نویس‌هاست و در نامه‌های خانم بهبهانی یک‌جور خلق‌السافعی و هیجان و تداعی‌های شاعرانه را؟

بله، دقیقا همین‌طور است. در نامه‌های خانم دانشور همان نظم منطقی را می‌شود دید که مختص داستان‌نویسی‌های رئالیست است. و در نامه‌های خانم بهبهانی همان شور و حال و هیجان و تداعی‌های شاعرانه را.

★ آن‌چه در سوال پیشین مطرح شد بیشتر مبتنی بر نوعی انطباق و همسویی بین کار خلاقانه نویسندگان نامه‌ها و شیوه نامه‌کاری‌هایشان بود. اما درعین حال به نظر می‌رسد خانم دانشور در نامه‌هایش بیشتر تحت ایجاز شاعرانه را دارد و قضایا را اشاره‌وار و چه در طرز نوشتن و چه در متن نامه‌ها و در کداشتن نشانی‌ها خود را نشان می‌دهد. در مقابل خانم بهبهانی بیشتر گوینده است و می‌خواهد آلام خود را با دیگران درمان بگذارد و بدین خاطر است که بیشتر می‌گوید و مطالب را با ذکر جزئیات شرح می‌دهد و به ناچار در نامه‌هایش نیز چنین است و نیز در اشعارش. هر شعر خانم بهبهانی را که شما بخوانید پیوند ارگانیک را بین تمام ابیات آن حس می‌کنید. مطلب هر بیت درست به دنبال مطلب بیت قبلی است و وقتی شعر به بیت آخر می‌رسد متن تمام می‌شود. عین یک گزارش، عین یک داستان و قصه.

★ با وجود نقدهایی که در نامه‌های دو سیمین ۷۰ ۱۰ صحبت شد، یک موضوع در نامه‌های هر دو مشترک است و آن امید به زندگی به‌رغم تلخ‌کامی‌ها است. هر دو در زمانه ناسازگاری زندگی می‌کنند که جوکوکی آن در جای‌جای نامه‌هایشان مشهود است، اما هر دو مدام از امید سخن می‌گویند.

بار هم حق با شماست و به‌رغم مشکلاتی که زندگی برای هر دو به آینده امیدوارند و در پاره‌ای از نامه‌ها هر دو در مورد مشکلاتی که برای من پیش آمده راه حل پیشنهاد می‌کنند و نمونه‌های مشخص عینی می‌دهند در مورد مشکلاتی که برای خودشان پیش آمده و بعد از مدتی مشکلشان رفع و رجوع و برطرف شده. بله، هر دو در برابر مشکلات سمبل مقاومت و استواری و بردباری هستند.

★ وجه مشترک دیگر این نامه‌ها دغدغه‌های اجتماعی هر دو سیمین است. یعنی احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی و حساس‌بودن به محیط پیرامون که این نکته در شعرها و داستان‌هایشان هم تجلی یافته است. همچنین در شعرهای خود شما که مخاطب این نامه‌ها هستید. سیمین دانشور دیگی از نامه‌ها می‌گوید شاعر باید جوهر زمانه را بگیرد و به شعر درآورد(لقب به مضمون) اما از آن‌جا که در این نامه‌ها باسخ‌ها و نظرات شما را نداریم. دوست داشتم اگر ممکن است درباره دیدگاه خودتان درباره مسئولیت اجتماعی در شعر و ادبیات صحبت کنید و این‌که شعر چقدر می‌تواند هم اجتماعی باشد و تاریخ‌نگر و هم استقلال خود را به مأمنه یک متن ادبی حفظ کند و از خودتان هم اگر می‌شد نمونه شعری ارائه دهید.

بله دقیقا همین‌طور است. در نامه‌های خانم دانشور همان نظم منطقی را می‌شود دید که مختص داستان‌نویسی‌های رئالیست است. و در نامه‌های خانم بهبهانی همان شور و حال و هیجان و تداعی‌های شاعرانه را.

★ آن‌چه در سوال پیشین مطرح شد بیشتر مبتنی بر نوعی انطباق و همسویی بین کار خلاقانه نویسندگان نامه‌ها و شیوه نامه‌کاری‌هایشان بود. اما درعین حال به نظر می‌رسد خانم دانشور در نامه‌هایش بیشتر تحت ایجاز شاعرانه را دارد و قضایا را اشاره‌وار

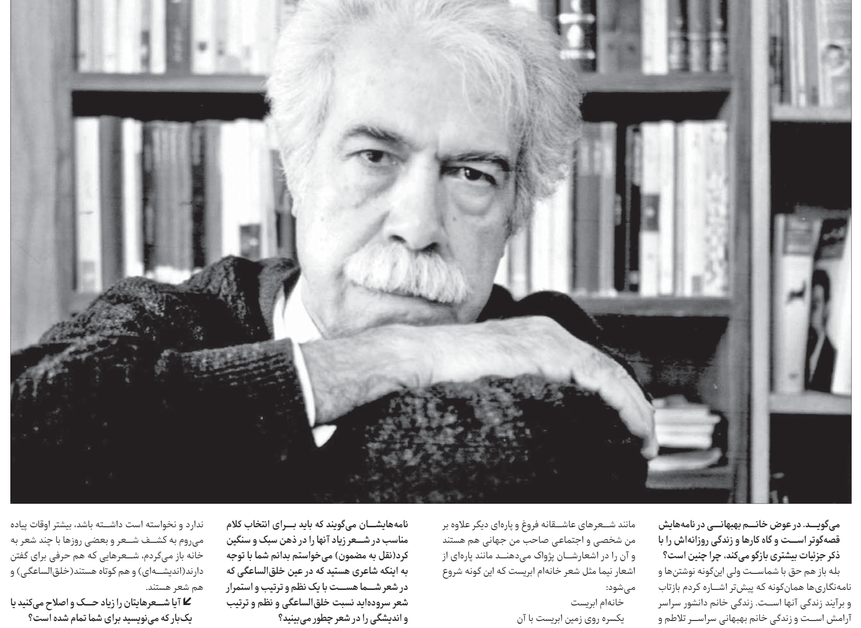

عطف

از جنگ و دیگر چیزها

«خانواده موسکات»، رمانی است از آیراک باشویس سینگر، نویسنده لهستانی‌تبار آمریکایی و برنده نوبل ادبیات ۱۹۷۸، که با ترجمه فریبا ارجمند در نشر روزنه به چاپ رسیده است. «خانواده موسکات» رمانی است مفصل با تعدد و تنوع شخصیت. در بخشی از توضیح پشت جلد ترجمه فارسی این رمان، درباره آن چنین می‌خوانیم: «این کتاب روایت زندگی تعداد زیادی کاراکتر است و بازه زمانی تقریبا سی‌سالهای را از ۱۹۱۱ تا شروع حمله آلمان به لهستان در جنگ جهانی دوم دربر می‌گیرد. در این تصویر پانورامیک، سینگر به یهودیان حسیدی و ارتدکس، برآمدن سکولاریسم، فروپاشی سنت‌های قرن نوزدهم و... می‌پردازد. سینگر در این رمان ضمن روایت سرگذشت کاراکترهای خود روش زندگی و سنت‌های یهودیان ورشو پیش از جنگ جهانی دوم را روایت کرده است. روایتی که نخواسته موضوع خود را بستاید یا دربارهاش گزافه‌گویی کند. بنابراین سینگر همگیشان و هموطنان خود را با تمام سایه‌روشن‌های اخلاقی ایشان تصویر کرده است.»

سینگر نویسنده‌ای بود که آثار خود را به زبان یدیش که زبان مادری‌اش بود می‌نوشت. این آثار تحت نظارت خود او به زبان انگلیسی ترجمه می‌شدند. ترجمه فارسی «خانواده موسکات»، چنانکه در توضیح پشت جلد این ترجمه آمده است، از متن انگلیسی این رمان انجام شده است. «خانواده موسکات» رمانی است در نه بخش. آن‌چه در ادامه می‌خوانید سطرهایی است از فصل دوم از بخش پنجم این رمان: «اغلب یهودیان مرفه ورشو که در حومه اتوتسک خانه ییلاقی داشتند تا آغاز تعطیلات روش هشانا در خانه‌های تابستانی‌شان می‌ماندند. بقیه صبر می‌کردند تا تعطیلات به پایان برسد. اما امسال همه زودتر به ورشو برگشتند. جنگ مود. هوا غذایی کمیاب بود، و کمبود ساعت به سایت بیشتر می‌شد. ارتش آلمان پیروزمندانه پیش می‌رفت؛ رومان مرتب عقب‌نشینی می‌کردند؛ جنگ داشت نزدیک‌تر می‌شد. در تابستان ورشو یک جنگ داخلی بود. در بیلاق بد بدها؟ به روال سال‌های گذشته زن‌های خانواده موسکات وزن اضافه گرده بودند و مردها لباس‌ها و کت‌های تابستانی‌شان را از صندوق‌ها بیرون آورده بودند. وقتی برگشتند دیدند که آپارتمان‌هایشان نیاز به نقاشی و تعمیرات دارد، اما فعلا وقت انجام این کارها نبود. زن‌ها فوری به بازار رفتند تا مواد غذایی بخرند و ذخیره کنند. اما بیدلگرد فروشندگان که موجودی زیادی داشته باشد دشوار بود. درها و پنجره‌های اغلب مغازه‌ها بسته بود، و مغازه‌دارانی با کت‌های بلندشان جلوی مغازه‌ها ایستاده بودند. آنها با مشتریان دائمی‌شان درددلی می‌کردند و می‌زدند و آنها را از در بیشتی به مغازه می‌بردند. برخی از مغازه‌دارانی از قبول پول کاغذی خودداری می‌کردند و اصرار داشتند پولشان را به سکه نقره یا طلا بگیرند. مستاجران خانه‌های موسکات، انگار دست‌به‌یکی کرده باشند، پرداخت اجاره را متوقف کردند. خانواده موسکات به‌خود آمد و بد که درآمدی نداره. تاتان، پینی و نوینی برای دیدن کویل به دفترش رفتند، اما از دست کویل کاری برنمی‌آمد. توفیق اتاقی، یا اقدام برای گرفتن حکم تخلیه ناممکن بود. اعزام مردان جوان اغاز شده بود. هنوز دارایی‌های مشولام پیس وارتانتی تقسیم نشده بود. تاتان، که معمولا در تیوتروتوتن روزها از همه خوش‌بین‌تر بود، مضرانه می‌گفت که جنگ مدت زیادی طول نخواهد کشید.»

خانواده موسکات
آیزاک باشویس سینگر
ترجمه فریبا ارجمند
نشر روزنه

رمان سیر و سلوک

«چرا عزم سفر آفریقا شدم؟» جواب حاضر و آماده‌ای برایش ندارم. فقط می‌توانم بگویم که اوضاع هر روز بدتر می‌شد و خیلی زود کار به جاهای باریک کشید. وقتی باد حال و روز خودم در ۵۵سالگی می‌افتم که برای این سفر بلیط خریدم، می‌بینم از در و دیوار غم می‌بارد. واقعیت‌های تلخ دوره‌ام می‌کند و قفسه سینه‌ام درد می‌گیرد. از چپ و راست بهم حمله می‌شود. پسرو مادرم، زن‌هایم، دخترهایم، بچه‌هایم، مزرعه‌ام، حیواناتم، عادت‌هایم، تعصباتم، پول و ثروتم، کلاس‌های موسیقی،... خیلوتم، دندان‌هایم، صورتم، روحم! فریاد می‌زنند: نه، نه بگردید. برگردید لعنتی‌ها و مرا تنها بگذارید! ولی جطور می‌توانند مرا تنها بگذارند؟ اینها مال من‌اند. متعلقات من‌اند. از همه‌سو به من هجوم می‌آورند و آشوبی در درونم ایجاد می‌کنند.» این آغاز رمان «هندرسون شاه باران» سال بلو است که به‌تازگی با ترجمه مجتبی عبداللهنژاد توسط نشر نو به چاپ رسیده است.

«هندرسون شاه باران» را می‌توان نوعی رمان سیر و سلوک دانست. رمانی که بر است از حرف‌های فلسفی و ماجراهای کمیک. «هندرسون شاه باران» رمانی از زندگی مردی است که همه‌چیز دارد. ثروت، خانواده، پایگاه اجتماعی و... بااین‌حال او از زندگی خاصی نیست. مرد داستان برای کشف معنای زندگی سر از افریقا درمی‌آورد. روزهای طولانی را با مردم قبایل دوردست اعماق افریقا می‌گذراند. «هندرسون شاه باران» از رمان‌های موردعلاقه خود سال بلو است و او همیشه در صدر کارهای موردعلاقه‌اش از آن نام می‌برد.

در بخشی دیگر از رمان می‌خوانیم: «بعد اتفاق عجیبی افتاد. از آن اتفاقاتی که در این‌طور مواقع زندگی معمولا از من مضایقه ندارد. تو آب شب‌دالکیز و رویایی نشسته بودم رو زمین و داشتم یک تکه کلوچه را سق می‌زدم که یکی از دندان‌هایم شکست. خیلی ترسیدم. با خودم گفتم حالا اگر تو این بیابان برای دندان‌هایم مشکلی پیش بیاید چه خاکی به سرم بریزم؟ این ترس همیشه در من وجود داش